

روح الامين

(برداشتی آزاد از زندگی نوجوانی امام)

افشين (مهدی) اکبری

شخصيتها

(۱۶ سالگی امام خمینی)

روح الله

عمه (صاحبه)

حاجعلی

خان

سید معمر

قادر

خلاصه نمایشنامه :

روح الله طلبه ای جوان خبردار می شود که عمه ش (صاحبه بانو) به دلیل بیماری قلبی روزهای پایانی عمر خود را سپری می کند. عمه یکی از آرزوهایش در روزهای پایانی عمر دیدن روح الله بر بالای منبر است. روح الله اما هنوز خود را لایق بالای منبر رفتن نمی داند. روح الله از پسر عمه خود حاجعلی می فهمد که دست و پای آنها برای معالجه قلب عمه تنگ است. از طرفی سید، روحانی کهنسال خمین به اسم خدا زمینهای مهجور مردم را وقف خان خمین کرده است از جمله زمین پدری روح الله که بین دو زمین خان قرار داشته است. روح الله می گوید برای معالجه قلب عمه قصد دارد زمین را از چنگ خان دریاورد. در سر زمین بین حاجعلی و قادر یکی از رعیتهای خان درگیری ایجاد می شود. روح الله نزد سید معمر روحانی قدیمی و استاد نخستین خویش می رود تا از اعمال خان و سید مطمئن شود. سید معمر که مسیر زندگیش عوض شده می گوید مصلحت این بوده است که زمینهای مردم به دست خان به مسجد و مکتب برای مردم تبدیل شود. روح الله در برابر سید به خروش می آید که این خم شدن در برابر طاغوت است ولی سید معتقد است که روح الله نه در زمان و نه در مکان مناسبی برای قیام علیه طاغوت قرار دارد. شب هنگام روح الله از طریق عمه نگران خود که روز به روز بر وخامت حالش افزوده می شود متوجه می شود که حاجعلی به منزل نیامده است. روح الله پس از پرس و جو از قادر و سید در می یابد که خان بدلیل مرافعه حاجعلی با رعیت خان قصد تنبیه او را دارد. این درحالی است که روح الله به عمه اش قول داده تا حاجعلی را سالم پیش مادرش برگرداند. بین روح الله و خان بگو مگویی بر سر حاجعلی، زمین و عدالت ایجاد می شود در نهایت سید به عنوان حاکم شرع خمین حکم می کند به دلیل نیاز خمین به خان و روح الله بین آنها حکمی جاری شود که نه سیخ بسوزد و نه کباب. " از لوازم قضاوت انصافه و از مقدورات انصاف مصلحت. خمین هم به مصطفوی نیاز دارد هم به خان. خمین هم به حاجعلی نیاز دارد هم به عکاس باشی. جناب خان بزرگی کنید و از سر تقصیر این بنده خطاکار بگذرید به شرط آنکه جبران مافات بشه ". روح الله بخاطر نجات جان عمه می پذیرد که در ازای مجازات نشستن حاجعلی و پس گرفتن زمین از سید و خان در اولین منبر خود دفاع کند. تلخی ها و نارضایتی عمه و حاجعلی از تصمیم روح الله در کنار عذاب وجدان باعث می شود روح الله در میانه اولین منبرش از خان و سید معمر انتقاد کند انتقادی که باعث می شود او و حاجعلی در زیرزمین نمودار خانه خان شکنجه شوند. درحالیکه حاجعلی از تصمیم روح الله پشیمان شده و روح الله استوار او را به امید دعوت می کند صدای رهایی بخش مردم حاصل از اولین منبر روح الله باعث رهایی آنها می شود این در حالیست که عمه صاحبه به دعوت حق لبیک گفته است.

پرده اول

صحنه اول

نور کمرنگ نا امیدی محراب و منبر چوبی مسجد جامع خمین را روشن کرده است. محراب گران قیمت با انواع آرایه های معماری آراسته شده است. منبر از جنس چوب اعلا و روغن جلا خورده می درخشد. مابقی محیط مسجد در خاموشی مطلق فرو رفته است. روح الله روحانی جوان با مقاومت در برابر اصرار سید، مرد معمر شصت ساله از رفتن به منبر امتناع می ورزد.

سید دست دست میکنی چرا؟! مردم منتظرن. بفرما بفرما. صلوات ختم کنید.

روح الله سید گفتم که تکیه زدن به منبری که پیغمبر موعظه کرده لیاقت می خواد. آخه من یه لا قبا ...

سید پیغمبرم الان اینجا بود گوشت میگرفت میگفت این مردم کوردل بینا کن. یالا وخی برو بالا.

روح الله روا نیست من که هنوز تا انتهای راه نرفتم بیام از طی طریقش بگم. جور درنمیاد.

سید شما تا حالا از منزل نرفتی تا مسجد؟! طی طریق همینه دیگه. از خاک میر سی به صاحب خاک. اولاد پیغمبر! تو هر روز داری طی طریق میکنی.

روح الله اینکه میشه بی خبری محض. نسخه نجات بخش دسته طبیب حاذقه سید. من پرستارم نشدم هنوز سید!!

سید وخی برو. طبیب بازی در نیار. مگه خاله بازی. یالله...

روح الله سید! سید! استدعا میکنم.

سید صلوات ختم کنید... الله هم صل الله محمد والله محمد.

سید به زور سعی می کند روح الله را بر بلندای منبر بنشانند و با مقاومت روح الله مواجه می شود. آنقدر کشمکش آنها ادامه پیدا می کند که منبر بر زمین می افتد و تکه های چوبش متلاشی می شود. همزمان با درگیری آن دو و با فرو شکستن منبر نور از صحنه رخت می بندد. نور صحنه می آید. خانه محقر روستایی، در گوشه ای از صحنه انباشت هیزمهای خشک و چهار پشته لاکمی تمیز در چهار گوشه صحنه به چشم می خورد. نشانه های از سنت های ایرانی و رقعه های خوشنویسی بر دیوارها آویخته شده است. روح الله در مرکز صحنه از خواب می پرد. حاجعلی مردی جوان و تنومند در گوشه صحنه مشغول جمع آوری هیزمهاست.

روح الله منبر کجا میبری؟! ای حی!! منبر کجا! ای سوخت اتاق عمه جانته!! هنوز لنگ منبری پسر دایی تا خود خروس خون هذیون میگفتی. شرمتم میشه خب نرو!!

روح الله این زلف ما رو هر خراباتی میبینه میخواد گره بزنه به منبر. عمه تا بعد سالی پامو نداشتم تو میگه روح الله منبر. سلام علیکم.

حاجعلی عمه جانم میگه قبل مرگش، خو! دوتا آرزو داره یکی منبر رفتن شوما یکی دیگه داماد شدن شوما. ما هم که پسرشیم هیچی؟

روح الله حاجعلی تو که زلف چلیپات گره خورده بود به قامت دلبر آ سید. چی شده پرده دلت پاره شده که آه میکشی.

حاجعلی ای حی! پسر عمه این دل شکسته یکم ناله کنه خورد میشه. دست رو دلم نزار که دل شکسته میشی.

روح الله قضیه خان و خان بازیه که زیون از گفتنش شرمساره؟! این بی پدر و مادر ...

حاج علی خودش خبط کرده مومن خدا! به پدر و مادرش فحش میدی؟! انصافتم مثل جواب سلام ت خوردی آ ..

حاج علی این قلچماقم از تیر و طایفه همون مال مردم خورا ست که دست میزارن رو هر چیز باید دو دستی تقدیمشون بکنی.

روح الله اونا دست میزارن شما نباید بزنی رو دستش. سید نباید بره بالای منبر رسواشون کنه.

حاج علی اونوقت دسته من قلم کنند کی عمه جنابعالی رو تر و خشک کنه؟! ها! کی به این زندگی نا به سامون سر و سامون بده؟! شما ؟!

روح الله من و تو قصور داشتیم که این اقامه جور و ستم سر به فلک کشیده. جلو ناحق باید یه جور حق دریای که ..

حاج علی شما چه جور می خوای جلو اقامه جور و ستم، یه جور حق دریای؟! با منبر نرفتن؟!!

روح الله استغفرالله ... شما اگه دلت پره من سرم میارم جلو پات که رو سر بنده خالی کنی ولی حرف ناحق زدنش معصیت داره.

حاجعلی شما پسر دایی نشستید بیرون گود میگی لنگش کن. اون از سید که سر دو تا زمین با خان منبر شو میفروشه اینم از جنابعالی که جای ملت نادون داری برای پسر عمه ت موعظه میکنی.

روح الله سید چیکار کرده گفتی؟

حاجعلی چکار کرده؟! هر چی زمین بی صاحب بود. هر چی زمینی بود که کسی سراغش نمیرفت. دوره افتاد به خر کردن ملت، استشهد جمع کرد که وقف خدا کنه بعد شش دانگش زد به نام سیبیل خان. خود شم نشسته بالانشین به ریش ما رعیت میخنده.

روح الله اینجور نا روا تهمت بستن شاید دلت خالی کنه ولی کینه تو سنگین تر میکنه برادر.

حاجعلی اتهام ناروا!! فقط خواجه شیراز خبر نیست از این حق خوری. زمین کوچیکه رو یادتون میاد؟

روح الله همونکه بین دوتا زمین خان ئه!! عمه صاحبه میگه آقام میخواست به یتیم ببخشه ...

حاجعلی مال آقات بود ..

روح الله چی چی مال آقام بود؟ ما به کسی وعده نکرده بودیم برای وقف ..

حاجعلی مگه بقیه وعده داده بودند. اعتراض کردن با وعده آخرت قبول نکردن با قنذاق تفنگ زدن دهنشون ..

روح الله آ سید سکوت کرد!! تو باور ما جا نمیشه اینهمه ظلم ...

حاجعلی میگم خودش شد شریک قافله و رفیق دزد میگی سکوت کرد!!

روح الله لا اله الا الله ...

صدای سرفه های پیرزنی را می شنویم.

روح الله این سرفه ها خیلی درد داره. دوا و درمون کردین ؟

حاجعلی دوا و درمون پول می خواد؟ تو این خراب شده باید جون بدی تا پول دربیاری اولاد پیغمبر.

روح الله چی چی میگی حاجعلی؟ چرا موقع حرف زدن جاده خاکی میزنی ... راست و حسینی بگو جریان چی چیه؟

حاجعلی من دست تنها فقط میتونم ته شکم هفت سر عائله رو پر کنم؟! درمون قلبش پول هنگفت میخواد. با دست خالی میشه با مرگ سر و شاخ شد؟

روح الله پول هنگفت یعنی چقدر؟! یه زار دو زار ده زار ..

حاجعلی پول هنگفت یعنی اونقدر که ما تا حالا ندیدیم.

روح الله	اميدت بخدا باشه برادر. از اين بيشتر كه نيست آدم دار و ندارش مي‌فروشه خرج دوا و درمون مي‌كنه.
حاجعلی	گفتم بيرون گود نشستی ميگي لنگش كن. كدوم مال اونكه بود خرج اين شد كه زنده بمونيم بقيه شم كه خان و اون سيد بي همه چيز ..
روح الله	الله اكبر. الله اكبر.
عمه زنى پير و فرتوت وارد مى شود.	
روح الله	ياالله .. خواب بودين نيومدم دست بوسى عمه جان... سلام عليكم.
عمه	عليكم سلام (به حاجعلی) با لاطائل بافتن عرق ميريزی. اين سينه ت جز جز نميكنه اينهمه آتيش سوزوندى.
حاجعلی	دروغ ميگم ننه!! حق بود اون زمين پدرى روح الله رو با چاشت صبح بكشه بالا خان و اياديش.
روح الله	مگه بازار شامه هر چيزى دم دستشون اومد حراج كنند. آفتاب بالا اومد. ميرم پيش سيد واسه احقاق حق.
حاجعلی	سيد وا داده. داره نخ كش ميشه. ميرى چيش ببينى؟! شكافته شدنش.
عمه	ببين وجدان ناسليم اين پسر رو روح الله!! چجور منافى آسايش همين دوزار اومد و شد نفس ميشه.
حاجعلی	اين آسايشه ننه؟! اى بزن بكوب قلبت بند دوزار پوله آسايش نيست جهنمه ..
عمه	ميبينى روح الله زودتر از ملك الموت حاضر جوابى اين دليل مرده منو ميكشه.
روح الله	برادر من . هر ذره در اين مذرعه مهمان تو هست. هر ريش دلى بحق پريشان تو هست. دل بده پسردايى به كوه و دشت بزار دوزارم از اختلاط با ننه شما گير پسر برادرش بياد.
حاجعلی	ما كه تا هميشه امر كردين گفتيم چشم. شديم طوطى بله قربان گو. يا حق.
عمه	تو بار و بنديلت خورد و خوراك انبوه كردم تا عرقت درنيومده دست به خوراك زن. بى وضو دست به نون بزنى معصيت داره. تو راه مواظب جفتك و لگد از قرآن برگشته ها باش.
حاجعلی	به روى چشم. ما اين حرفهاى دلم پيش شما نتركه غمباد ميگيره تو دلم ميتركه. رخصت!!
روح الله	يا على !!
عمه	خدا پشت و پناهت.
روح الله	استعمال يوميه اين حنجره حقش سرفه نيست عمه جان. عايدى برادرزاده بعد از سالى مقررى سرفه از حنجره نبود.
عمه	تو آهنگ اين سرفه ها خوش آمدگويى گم شده. ديدمت اين داغ دلم التيام پيدا كرد. داغه ولى ديگه نميسوزونه.

روح الله وقتی خبر اومد قم که شیرزنه خمین قلبش شکسته از غفلت برادرزاده یه لا قبا. تمام گلدسته های قم تو سرم شکست. منو اینهمه غفلت؟!

عمه چند وقت پیش سید گلایه میکرد که صاحبه بانو!! منبر ما خار داره که دیگه دل به دل خونه خدا نمیدی. گفتم صراط مستقیم یادت رفته. این منبر نفس تازه میخواد.

روح الله این نقل قولهایی که حاجعلی می کرد از بده بستون سید حقه.

عمه حرفم عمه بده بستون سید نیست. معامله تو با خدائه. یه وقت مثل من تنت پیش عزرائیل نلرزه که بدهکارش بمونی.

روح الله چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. اجازه بدید اهتمام عاید تسکین سرفه های شما بشه بعد فرصت هست بدهیم باهاش صاف بکنم.

عمه اهتمام درد سرفه های من تسکینش مرحمه منبر توئه. امثال تو که حرف بزندن خونه خدا شکل خونه خدا میشه.

روح الله من هنوز عمه جان از خودم که هیچ از حال بنده های خدا غافلم چطور میتونم از غفلت یاد خدا موعظه کنم؟!

عمه آدم وقتی از یاد خدا غفلت نمیکنه که مدام حرف خدا رو بزنه. آقات قبل هجرتش گفت صاحبه پر و بال این روح الله رو بگیر تا پر بگیره.

روح الله پرنده نا بلد پرش بدی یا سر از ناکجا آباد در میاره یا شکار کرکس و تیر شکارچی میشه.

عمه نگاه عمه کن روح الله!!

روح الله سرش را بلند می کند و در چشمهای عمه خیره می شود.

عمه وقتی بلند پرواز باشی دست هیچ کرکسی پر شالتم نمی گیره اینقدر بالا میری که زمین واسه ات قد دونه های تسبیح میشه.

روح الله من قوت داشته باشم زهر سرفه های شما رو بگیرم از زمین کنده شدم عمه جان.

عمه از جایش بلند می شود و به سمت خارج از صحنه حرکت می کند.

عمه سرفه های من تموم نمیشه تا من تموم کنه شما میخوای سینه مو نرم کنی اینقدر با منبر سخت نباش.

روح الله نظاره گر رفتن عمه می شود. دفترچه دعای خود را از عبایش در می آید. شروع به خواندن دعا می کند ولی عدم تمرکز باعث می شود از خواندنش منصرف شود. صدای اذان را می شنویم و روح الله به مسیری نا مشخص خیره می گردد. بلافاصله ذقالی رو می یابد و با خودش اشعاری را زمزمه می کند و روی دستانش چیزی می نویسد.

روح الله ای پیر طریق دستگیری فرما، طفلیم در این طریق پیری فرما، فرسوده شدیم و ره به جایی نرسید، یارا تو در این راه امیری فرما !

صحنه دوم

اتاقکی محقر از چوب و گونی در دل زمین زراعتی که هر بار با وزش باد بیم از هم پاشیدنش روح الله، حاجعلی و قادر را متوجه خود می کند. قادر سی ساله تنومند در حال چای نوشیدن است در حالیکه روح الله و حاجعلی به چایی هایشان دست نزده اند.

قادر از اون سیاهی تا جایی که چشم کار میکنه زمین خان ته چه جور مدعیه ملک و املاک خانید.

روح الله از اون سیاهی تا هر جای این دنیای فانی زمین مال خداونده ما مستاجر دو روزه شیم. میائیم و میریم.

حاجعلی نون چی بهت داده اینجور گر گرفتی شاخه و شونه میکشی قادر. قوره نشده مویز شدی؟!

قادر چه شاخی چه سمی!! داشتیم توی خونه از گشنگی سنگ به شکمون میبستیم سید معمر ندا داد. خان نوکر میخواد اومدیم رعیتی بلکه دوزار بزاریم سر سفره زن و بچه مون.

روح الله شما همیشه ندیده و نشناخته دستت بیل میگیری زمین و زمان میشکافی میبری سر سفره زن و بچه.

حاجعلی یکی الان بیل بگیره دستش بزنه جای زار و زندگی تو زمین آقات چغندر بکاره خوشحال میشی.

قادر یجور حرف می زنید انگار بخواست خودم تو سینه کش آفتاب دارم عرق میریزیم. برید یقه خان و سید بگیرید.

روح الله بی اذن عقل و ایمون تو زمین غصبی برای طاغوت عرق میریزی ...

حاجعلی این جماعت گماشته عقل و ایمون سرشون نمیشه هر جا دون بود فارغ از دام نوک میزنن.

قادر من برای دو لقمه نون بردن سر سفره زن و بچه م با عقل و ایمون کار ندارم. عقل و ایمون شکم زن و بچه مو سیر میکنه ؟

روح الله حتی این نون آغشته به مال حرامم باشه کاری نداری. از گلوتون راحت پائین میره.

حاجعلی نصف این گوشت تنش مال حرومه مال مردمه. این عرقی که ریختی از عرق سگی حرومتره.

قادر حاجعلی ما که میدونم کجات داره میسوزه ولی به احترام ا سید روح الله گوشهام بسته نگه داشتم تا زبونم چیزی نشنوه.

حاجعلی نون خان خوب قلیچماقت کرده. زبون دراز شدی. گوشهات وا کن ببینم بلدی مثل خان پاچه بگیري.

روح الله هوای زبونت دا شته باش حاجعلی!! پسر جان! تو اگر چند متر اونور تر شخم میزدی فقط دا شتی زمین طاغوت شخم میزدی گناهت یکی بود الان ضمیر غصبی داری شخم میزنی که صاحبش حی و حاضر جلوته ...

قادر	آ سید روح الله .. من این دو زار پول درنیارم نزارم جلو زن و بچه م تو راضی میشی از گرسنگی بمیریم. ..
حاجعلی	میدونی با پول این زمین ننه ی من میتونه چند سال دیگه زندگی کنه.
قادر	شما اصلن زمین بگیر من با نصف پولی که از خان میگیرم نوکری روح الله و هفت جد و آبادش میکنم.
حاجعلی	ما نوکریت نمی خوایم جور پلاست بار خر کن بزن به چاک.
قادر	لا اله الا الله ... آ سی روح الله اینکه یه گوشش در اون یکی دروازه. والا به پیر به پیغمبر من مامورم و معذور.
حاجعلی	تو ماموری و مزدور!! ..
روح الله	آروم بگیر حاجعلی . این بنده خدا غفلتش از سر اجباره. از هر طرفی بره بالاخره از یه ور بوم میوفته. این خانه از پایه ویرانه با بود و نبود قادر درست نمیشه.
حاجعلی	از سر اجباره لااقل زبونش بزار لای شکم. چوب توی آتیش نریزه شعله ش داغ دل ما رو تازه کنه.
قادر	آ سید روح الله شما مگه خدمتگزار اسلام نیستی؟
روح الله	والا چه عرض کنم.
قادر	مگه سید علی معمر خدمتگزار اسلام نیست؟
روح الله	والا چه عرض کنم.
قادر	چه جور اون دوره افتاد امضا جمع کرد و این زمین حلال کرد شما اومدی یقه من بی خبر گرفتی حرام کردی؟!
حاجعلی	علی معمر مثل تو شده دست راست خان.
قادر	چون دخترش صیغه خان کرد. این میگی ..
حاجعلی	چی گفتی ؟
روح الله	آقا حاجعلی شما بیا با من ..
حاجعلی	یبار دیگه حرف دختر سید بزن تا دهننت از هفت جا جر بدم ..
قادر	رگ غیرتت برای من کلفت نکن که یه لقمه دارم از خان میکنم برای زن و بچه م برای اونی کلفت کن که لقمه رو از دهننت گرفت ..
روح الله	برو آقا جان .. برو آقا جان
حاجعلی	بی شرف گه سگ .. این دهننت به جون ننه م گل میگیرم.
قادر	هیچ غلطی نمی کنی ...

روح الله آقا حاجعلی!! آقا قادر!!

حاجعلی به سمت قادر حمله می کند. روح الله نمی تواند مانع از آن دو شود و به زمین می خورد. حاجعلی و قادر مثل دو گرگ وحشی همدیگر را می درند. صدای هیاهوی کارگراها به گوش می رسد. اتاقک چوبی از هم میپاشد.

صحنه تاریک می شود.

صحنه روشن می شود.

اینجا حجره آ سید در مدرسه حوزه علمیه است. آ سید به ریشهایش رنگ می گذارد. صندلی سلطنتی در انتهای حجره به چشم می خورد. فرش دستباف با نقش شکارگاه در وسط صحنه خود نمایی می کند. عبا و عمامه ابریشمی آ سید در گوشه صحنه به میخ آویخته شده است. روح الله با شگفتی به جاه و جلال حجره سید می نگرد. در حین صحبت‌های سید با روح الله سید آماده می شود که از حجره خارج شود.

روح الله این قاعده بردگی به صغیر و کبیر رحم نمی کنه آ سید.

سید دل آشوبی روح الله. طبعت به خضاب روی سر ما عداوت داره یا به خود سر بنده.

روح الله الله اکبر. آ سید این چند وقته تو خمین زلزله اومده که همه اخلاقها زیر رو شده. همه دارن سفیدی رو با سیاهی پنهان می کنند.

سید اولاد پیغمبر. شما تو یک روز زیر رو همه اخلاقها رو کشیدی؟! یادم نمیاد یادت داده باشم نشناخته حق و ناحق تعیین کنی.

روح الله مشیت نمونه خرواره آ سید. اینجا خمین نیست دیگه شهر خان و قافله ش شده. به هر چی دست میزنی اسمم خان گذاشتن روش.

سید اونوقت یعنی همه ما رفیق قافله ایم و شریک دزد. با کدوم عقل بهتون میزنی ؟ عقل کامل یا عقل ناقص؟!

روح الله وقتی طاغوت یوق اسارت انداخته گردن مومن بی خبر با عقل ناقص میتونی بفهمی. آفتاب است دلیل آفتاب.

سید با این چندتا چوب و تخته و بزک و بوزک عقل حکم داد؟

روح الله آ سید با بزک و خضاب و قالی شکارگاهی دل آدم صاف میشه؟! کجای شرع نوشته؟!

سید النظافت من الایمان. حرف من نیست. جانم به فداش پیغمبر گفته. حرف حق با صورت کثیف به دل نمیشینه پسر.

روح الله حرف ناحق چی با صورت تمیز به دل میشینه؟

سید حالا کی این وسط حرف ناحق زد بدخلق شدی ؟ اراک آب و هواش همه رو پریشون میکنه یا فقط دل شما رو آشفته کرده.

روح الله	تو این مملکتی که خان و خان بازی رو استبداد ساخته، نمیتونی پریشان نباشی. مگر اینکه رگ نداشته باشی.
سید	خاطر پریشان رو با کش محکم دوره سرت ببند تا آروم بشه (به خنده می افتد). ببخشید .. ببخشید (باز هم میخندد)
روح الله	کاش همیشه دل آشوبی ما سبب خنده خلق بشه. بلکه فایده ایم داشته باشیم.
سید	عذر تقصیر. حق پرستی حضرت عالی، لذا بد زندگی رو دو چندان میکنه. طبع لطیف و سوسه میسه به شوخ طبعی.
روح الله	بالانشینی همیشه طبع را چنان لطیف می کنه که بخت برگشته و بدبختی خلق باعث خنده میشه.
سید	جوری اشتلم میخوانی که انگار من در لشگر یزیدم تو خود امام حسینی.
روح الله	تعهد به اسلام سید به ابا و عمامه نیست. همینکه به بردگی دنیا تن دادی به لشگر یزیدیان پیوستی.
سید	با خضاب و یک صندلی و قالی کشتارگاه به بردگی دنیا تن دادم و رفتم لشگر یزید !!
روح الله	شما دوره افتادید تو خمین به اسمه خدا برای خان زمین وقف کرده اید. این فشردن دست طاغوت نیست؟!
سید	به اذن ملت به اسمه خدا برای خدا مسجد ساختیم و برای بنده خدا طیب خانه و مکتب.
روح الله	حتمن پس بنده و خیل رعیت بی نوا بنده شیطانیم نه خدا که بی اذن ما اموالمان وقف خان شده.
سید	پس بفرمائید، دلتان شور بار و بنه خودتان را می زنه رعیت را بهانه نکنید.
روح الله	اقا باقر رهنما، رجب علی جبه دار، آ موسی افغان، مشهدی رحمت امین و الی ماشالله رعیت نیستن؟!.. دلم شور ایمان شما را می زند.
سید	تا اینجا که خاطر من هست به شما نیاموختم نشناخته و ندیده سخن ناروا بزنید.
روح الله	آ سید در زمین پدری من شخم می زنند نه برای خدا برای بنده خدا، خان!! کدام ندیده و نشناخته.
سید	من وقف کردم تا به دست توانمندی یا برای خدا خانه و کاشانه بسازد یا برای خلق خدا رزق و روزی.
روح الله	دست خدا شناس خان، حالا شده دست توانمند. رعیت خودش دستش کجه برای کسب رزق و روزی.
سید	همه ی این قیل و قال برای یه تکه زمینه. آخه اون یه تیکه زمین چه ارزشی داره جلو خیل زمینهای خان.
روح الله	همه این قیل و قال برای اینکه از راه قران خارج نشید....
سید	من با وقف زمینهای مرده مسجد ساختم که عقل مرده بنده های خدا را زنده کنه. من از راه منبر خارج شدم یا شما جماعت دو روز شهر رفته ...
روح الله	جوری شمشیر برای رسول خدا کشیده اید که زبان از شرح آن شرمساره.

سید نمی دانستیم در حوزه علمیه اراک بدعت گزاری می کنند برای طلاب که تعریض کنند به علمای اسلام جای خدمتگزاری.

روح الله نسخه نجات بخش آخوند بی خبر اغلال و بردگیست برای متعهد به اسلام. تعریض نکنیم ادعیه حیات بخششان پوست ملت را می کند.

سید لا اله الا الله ... این حالات غیر اهلی این اخلاق سبعیه مال عوالم دیگر است جوان ..

روح الله بفرمائید به خان پشه هر چقدر هم خون بمکد به یک ضربت بی موقع طومارش می پیچد.

سید روح الله زبان دراز عمر کوتاه میکنه. حرف عمیق اینقدر باید بزنی تا اثر کنه. با عمر کوتاه نمیشه حرف عمیق تکرار کرد.

روح الله با عمر طولانی چی ؟ میتونی حرف عمیق نفهمی و بزنی ؟ اینطوری همه خفه نمیشن؟

سید برای نجات پیدا کردن به بیشتر از حرف عمیق احتیاجه اولاد پیغمبر.

روح الله وا دادی سید. عمیق تر از حرف خدا نداریم. درست نفهمیش اول خودت خفه میشی. یا علی.

سید شما میتونی حرف عمیق بزن این گوی این میدان.

روح الله حرف عمیق برای آدمهای کم عمق بزنی غرق میشن سید. باید یه جووری بگی که بتونن توش شنا کنند.

سید الان ما شما شدیم شناگر و شما برکه ...

روح الله ما همه شناگریم منتهی یکی چسبیده دم ساحل که غرق نشه یکی دلش زده به اقیانوس که غرق بشه.

سید چطوری با منبر نرفتن ؟

سکوت

روح الله تا کوس انا الحق بزنی خودخواهی. درسرّ هویتش، تو ناآگاهی. بردار حجاب خویشتن از سر راه. با بودن آن، هنوز اندر راهی ... آ سید من هنوز اینقدر پی زمین خودمم که از زمین خدا غافل شدم. چه جووری از غفلت یاد خدا یگم ؟!

سید به او خیره می ماند.

روح الله یا علی.

صحنه اول

همان منبر صحنه آغازین. نور قدری شدیدتر منبر را روشن کرده است. روح الله بر فراز منبر سعی دارد از نور شدید فرار کند. در جلوی منبر با نور ضعیفتری خان و سید را می بینیم. خان چهل ساله قد کوتاه و فربه عصایش را می چرخاند و سید با لبخندی او را می نگرد. کمی عقب تر عمه را می بینیم با چادر و برقعۀ نظاره گراست. بقیه مسجّد در خاموشی مطلق است.

روح الله انسان برای غلبه بر حصار دنیا نخست می بایست از حصار تن رها شود لازمه رهایی از حصار تن غلبه بر هر آن چیز است که بوی خدا نمی دهد. آن هنگام که متاع دنیا چون یوق آهنی راه نفس کشیدن آدمی را تنگ کرد چاره ای نیست جز به سختی نفس کشیدن.

خان با غرور به جلو منبر می آید. آسید با لبخندی بر لب نظاره گر خان است. عمه برقعۀ را از صورتش کنار می زند. روح الله تن صدایش آهسته می شود و کمی می لرزد.

روح الله روزگار صحنه خارج کردن قرآن از زندگیت. آخوندهای بی خبر از خدا قیودی بر جوارح خود بسته اند که حاصلش مدح طاغوتیان است. اغلال و بندگی تا آنجا که نسخه حیات بخش شان تنها به مطاعی بست برای حکومت ضد قرآنی تبدیل گشته است.

خان پایش را بر روی پایه منبر می گذارد و عصایش را در هوا می چرخاند.

روح الله اینک دستهای ناپاک غفلت گلوئی مومنان را در این سرزمین خدایی می فشاند. سردمداران ستم در مال و ناموس ملت رخنه کرده اند و اشتلم می خوانند. در این سرزمین بنیان عدالت چنان کج افراشته شده که سخن از بیان و شرح آن شرمسار است. نسخه حیات بخش شما قطع کردن دستهای ناپاک ..

خان، روح الله را از منبر پائین می کشاند.

صحنه تاریک می شود.

صدای سرفه های عمه را می شنویم. صحنه روشن می شود. روح الله هراسان از خواب بر کمی خیزد. عمه در گوشه اتاق چمباتمه زده است و به روح الله چشم دوخته است. اینجا خانه عمه است.

عمه تو هم مثل من ناخوشی روح الله. زلفمون گره خورده به درد، جانِ عمه.

روح الله یا پیغمبر!! عمه جان هوای خمین نمیزاره نفس بکشم.

عمه تو این هوا چه چند مدته گرد خرافه ریختن. هر چی بیشتر نفس عمیق بکشی بیشتر سرفه می کنی.

روح الله بی خوابی به سرتون زده یا وقت نمازه!! غافل شدم که بیدارید؟!

عمه این جگرم از سر شب به جور میسوزه که تمام تنم زخم شده.

روح الله باد بیوفته به من!! چرا منو بیدار نکردید. بچه ها نیستن. حاجعلی خوابه.

روح الله از جا بلند می شود و به دنبال داروهای عمه می رود.

عمه دلم نیومد بدخواب بشن. اینقدر سرفه هام خوردم کسی نشنوه که از زندگی سیر شدم.

روح الله عمه شما شوخیتان گرفته با مریضی؟! یه جور دل سیر حرف می زنید انگار درد افتاده به جون قلبه من. حاجعلی هفت پادشاه خواب میبینه؟

عمه نیومده از سر شب. دلم مثل سیر و سکه میجوشه.

روح الله نیومده!!

عمه یه جور گفتم نیومده قلب من از جا کنده شد روح الله. طوری شده؟

روح الله حکیم نگفت سه نوبت معجون بنوشید بلکه سینه تون نرم بشه ..

عمه طوری شده. من که مادرشم شدم نامحرم ؟

روح الله نا محرم کدومه؟ شما تاج سر مایی. صبح سر زمین پدری یه بگومگوی ناقابل کرد با قادر پسر خانعلی، قد یه ارزن بود تموم شد و رفت.

عمه اگه قد یه ارزن بود پس چرا تا نیمه شب طول کشیده جانِ عمه.

روح الله مرد خونه است گل پسرت عمه جان. دیگه بچه دیروز نیست حاجعلی. از آب و گل در اومده رفته یه لقمه نون اضافه در بیاره.

عمه اون هوا تاریک نشده خونه بود یه وقت قلبه من کم و کسری نداشته باشه. اونوقت اینقدر باری به هر جهت شده که تا شب از نیمه گذشته برنگرده.

روح الله شما این مرحم میل کنید. قد یه ارزن پلک هاتون رفت رو هم با حاجعلی خدمتون میرسیم.

عمه از فرق سر تا نوک پام انگار عقرب افتاده به جونم داره نیشم میزنه پلک روهم بزارم.

سکوت

روح الله عمه جان! عزیزترین آدم شما توی زندگیتون کیه ؟

عمه تو این وقت آشوب بازیت گرفته پسر.

روح الله میخوام ببینم شما میتونید به خاطر اعتقاداتتون از روی عزیزترین آدم زندگیتون گذر کنید.

عمه آسمون ریسمون میبافی از حاجعلی خبر بدی؟!

روح الله آسمون ریسمون میبافم این دلم آروم بگیره.

عمه منه پیرزن داری با خود شاخ شم شادست مقایسه می کنی؟! من اینقدر تو دنیا بودم که بهش دل ببندم. شما چی؟ دل بستی؟

روح الله وقتی صاحب دنیا هست به دنیا دل ببندم؟!

عمه پس شما چکار میکنی؟ بخاطر صاحب دنیا از بنده هاش نمی گذری؟

سکوت

عمه بچه بودیم با آقا خدا بیامرزت میرفتیم سر برکه، آفات این قورباغه ها رو میگرفت من عرو سکشون میکردم. یه وقتی یه کرمی افتاد به من که شروع کردم اذیت و آزار این قورباغه ها، نگو چی کار که این آخر عمری خیس عرق شرم میشم. آفات عذاب وجدان گرفته بود اگه واسه من قورباغه میگرفت یه درد داشت اگه نمی گرفت هزار درد. میدونی چکار کرد؟

روح الله نه

عمه اینقدر خودش به در و دیوار زد که من یادم رفت قورباغه یعنی چی. آدمیزاد دیگه اگه به اون بالایی دل بست. دوتا میزازه رو تلاشش خودش رو میکوبه به در و دیوار تا هم از عزیزشون نگذره هم از اعتقاداتشون.

روح الله میرم پی حاجعلی ...

عمه روح الله!! آفات اینقدر به در و دیوار خودش زد که شد آفات.

روح الله عمه من از در و دیوار خوردن واهمه ندارم از این واهمه دارم وقتی خوردم به در و دیوار یه وقت شما شکسته بشی. من بعد فوت مادرم غیر شما تکیه گاهی ندارم.

عمه تکیه ت بخدا با شه جانِ عمه نه بنده رو به موتش. روح الله نمیدونم چرا نمیگیرم. چه حکمتی داره فقط خودش میدونه.

روح الله دور از جون عمه جان. خدا اون روز نیاره.

عمه علی یارت جانِ عمه. حاجعلی رو دیدی از طرف من گوشش یه جور بییچون سر به هوایی یادش بره.

صحنه تاریک می شود.

صحنه روشن می شود.

هوا گرگ و میش هست. نور مهتاب در چوبی ترک خورده ای را روشن کرده است. در مقابل در قادر ایستاده است. مست و لا قید و بند در لباس پوشیدن. روح الله مقابلش ایستاده است.

روح الله قادر! تو بعد مرافه با حاجعلی ازش خبر نداری؟

قادر خیال کردم این وقت شب اومدین دستگیری ضعفا اولاد پیغمبر.

روح الله	الان وقته زخم زبونه. مادرش دل به دلش نیست پسر !!
قادر	من اهل مرافعه نبودم سید. اون خودش شروع کرد به پنجول کشیدن. به همین زودی یادتون رفت!
روح الله	شما اهل مرافعه نبودى فقط جای آب هیزم گذاشتی روی آتیش.
قادر	شما چطور میگین مرد خدائین که اینجوری حکم ناروا میدین.
روح الله	کجای حرفهای من بوی مرد خدا بودن میداد ...
قادر	همینکه این لباس پوشیدین یعنی مرد خدائین. خدا انصاف نداره !؟
روح الله	استغفرالله استغفرالله استغفرالله.
قادر	خب اگه انصاف داشت شما ازش بی انصافی یاد نمی گرفتى ..
روح الله	مرد مومن (پشیمان می شود از گفتنش) ... مرد حسابی! من چه بی انصافی کردم.
قادر	شما اگه انصاف داشتی پانمیشدی هلك هلك بری اراك. همینجا میموندی دست ما رو میگرفتی می کوبیدی تو سر خان و خان بازی که اینجوری به فلاکت نیوفتیم.
روح الله	شما تا خودت نخوای کاری از دسته از من که هیچ از دست بزرگ تر از من هم بر نمی یاد..
قادر	پس چرا با عبا برگشتی خمین؟
روح الله	برای خمین برگشتم. برای شما؟ اینجا خونه ی منه.
قادر	الان بخاطر ما برگشتی ؟ بخاطر خمین برگشتی؟ اگه عمه ت ناخوش بود خمین یادت میومد ؟ اگه زمینت خان نخورده بود. زمینهای مردم یادت میومد.
روح الله	حالا که ملتفت شدم ..
قادر	ملتفت شدی چکار کردی ؟ اومدی دم در خونه من پی پسر عمه ت؟ اول که در زدی، پرسیدی قادر چه مرگته که روی پات نمیتونی سرپا بشی ..
روح الله	الله اكبر ..
قادر	با الله اكبر الله اكبر گفتن از چی داری فرار میکنی سید؟
روح الله	فرار نمیکنم از خودم به خودش پناه میبرم.
قادر	مطمئنی پناهگاهی داره خدا ...
روح الله	قادر ! میدونی تن آدم درگیر غیر پناهگاه اون بشه چی میشه ؟ یکیش میشه تو که پاهات قوت موندن نداره یکیش میشه ما که پاهام قدرت رفتن نداره.

سکوت

قادر سید! شما که رفتی. خان اومد سرکشی. سر و صورت خونی منو که دید برآشت. عمله ها راپورت دادن که پای حاجعلی تو قائله خونریزی گیره. سر شبی پسر آ سید علی معمر پیغوم پسغوم فرستاد که فلانی حاجعلی تو بند خان گرفتاره.

روح الله چی چی میگی قادر؟

قادر از سر شب یاد فلک خان می افتم یه جرعه میزنم به این افیون بلکه مستی بیرونه نقشم رو تو مرافعه .. ولی همیشه .. من یه بدبختی شدم که اسباب ضررم بیشتر از منفعتمه.

روح الله خونه آ سید همون کنار گرمابه است ...

قادر عذاب این خدمت کردن به خان مثل خوره افتاده به جونم روح الله.

روح الله قادر می خوای رنج این عذاب کم بشه ؟

قادر هان !!

روح الله نگاه کن به گذشته ببین چه کارهایی کردی دیگه اون کارها رو انجام نده.

قادر من نمازم خوندم تو گذشته.

روح الله نماز برای خودت خونده بودی نه خدا. خونه آ سید کجاست ؟

قادر رفته اون بالا بالاها زلفش گره خوردن به سیبیل خان. ما رو داره از اون بالا میبینه.

روح الله کاش هیچوقت آ سید عمامه شو نمیداد خان درست کنه.

صحنه تاریک می شود.

صحنه روشن می شود.

اینجا منزل آ سید است. دورتا دور اتاق را پشته های با روکش ابریشمی دوره کرده اند. فرش دستباف اعلایی کف خانه را آراسته است. سید با عبایی بر روی دوش بر روی سجاده ای عریض و با رنگ خوش سبز مشغول عبادت است. در حالیکه در گنارش و بر روی سینی نقره کوب چای زعفرانیش در حال سرد شدن است. بر دیوار اتاق تابلو فرشهایی آویخته شده است. آ سید مشغول عبادت است و روح الله در قسمت انتهایی صحنه منتظر اتمام عبادت آ سید هست.

روح الله غرض اخلاص در راز و نیاز شما با خدا نبود ولی گویا نیاز حضرت عالی به مدد باری تعالی سر درازی داره. عرض می کنم اگر اندکی از هم نشینی چندین ساله حضرت عالی با حاج آقا بزرگیان و همسر مکرمه شان عمه جان بنده در خاطراتان مانده شفاعت حاجعلی را بخاطر مرافعه نا خواسته با رعیت خان بکنید. پیرزن دم آخر زیستن چشم براه حاجعلیه.

روح الله از جای خود بلند می شود و قصد رفتن دارد.

سید صاحبه بانو در چه حالی هستند ؟

روح الله نفس سخت می گیرند و سخت تر نفس می کشند.

سید خبر دارند آقا زاده چه دسته گلی بر باد داده اند.

روح الله فقط تو این مملکت حق طلبی یعنی دسته گلی به باد دادند.

سید زده نصف خدم و حشم خان و تار و مار کرده. دسته گل نیست؟

روح الله قادر نصف خدم و حشم خانه!! ...

سید تو برای دعوا اومدی نه شفاعت روح الله. تو به فکر خودتی تا اون پیرزن.

روح الله حاجعلی اگر خبر داشت من اینجام باهام مرافعه می کرد. بخاطر مادرشه که اینجام ..

سید خان توپش پرئه. میگه حاجعلی اهلی بود یکی نشسته پاش که افسار پاره کرده.

روح الله افسار پاره کرده!! آدم اینقدر وقیح؟! کی دست گذاشت رو نشون کرده حاجعلی؟!

سید کجای شرع نوشته عقد نشون کرده جایز نیست. شاید حاجعلی تا قیامت نمیخواست محرمش باشه.

روح الله آ سید!! داری برای ظلم کلاه شرعی میبافی؟ اخلاق عرفی این مردم شریعت ساخته. نشون کرده یعنی ...

سید شما برای شفاعت حاجعلی اومدی یا زدن روی من!

روح الله الله اکبر!! من الان باید چکار کنم آ سید؟ بشینم برای رهایی حاجعلی با شما یکی به دو بکنم.

سید روح الله ضربه کاری به طاغوت هم زمان مناسب می خواد هم مکان مناسب. شما الان نه زمان مناسبی داری نه در مکان مناسب هستی.

روح الله می فرمائید گردن خم کنم پیش طاغوت.

سید امام حسن مجتبی که جانم به فداش گردن خم کرد جلوی طاغوت؟! اگه اونجور درایت به خرج نمیداد تکلیف شریعت به اینجا رسیده بود؟!

روح الله چی رو با چی مقایسه می کنی سید!!! اون اولاد پیغمبر بود ...

سید	تو هم سید اولاد پیغمبری ...
روح الله	بار امانت رسول الله رو به دوش می کشید...
سید	خب شما هم معمر شدی واسه همین امانت ...
روح الله	امام حسن رو مولا تربیت کرده بود. عالم غیب می دونست از فرداش خبر داشت.. من یه لا قبا کجای اخلاق اون بزرگوارم ؟!
سید	شما ۱۴۰۰ سال سیرت اهل بیت مطالعه کردی الان باید درس پس بدی. به وقتش بشی حسن و بخاطر مصلحت صلح کنی به وقتش بشی حسین و جونت بزاری وسط میدون.
روح الله	صلح حسن کم از قیام حسین نبود سید ولی ..
سید	خدا پدرت بیامرزه ولی نداره. ابا و عمامه رو امانت بزار اینجا. بهتره خان ملبس نبینت.
روح الله	من آسون به این لباس نرسیدم که محض خوش اومدن خان درش بیارم.
سید	بخاطر حاجعلی هم نمی خوامی لختی ازش بگذری؟
روح الله	بخاطر حاجعلی ها نمی خوام لختی کنار بزارمش.
سکوت	
سید	بسیار خباجی می گی روح الله ؟ می آی یا نه ؟
روح الله	... میتونم نماز صبح بخونم بعد راهی بشیم.
سید	البته مومن خدا .. بفرما .. هوا سرده بگم لگن بیارن برای وضو.
روح الله	با خاک کوچه تیمم می کنم.
سید	سجاده که پهنه. از مدینه سوغات آواردن مهرش مال خاک کربلاست.
روح الله	بیرون میخونم. راحت ترم.
سید	می ترسی شبهه دار باشه این زمین یا دیگه ما رو به عنوان پیش نماز قبول نداری.
روح الله	می خوام رو سرم سقف نباشه با خدا راحت تر صحبت کنم.
سید	تقبل الله
	صحنه تاریک می شود.
	صحنه روشن می شود.

اینجا عمارت خان است. سرسرای بزرگ که با صندلی های سلطنتی محصور شده است. عکاس باشی عکاس خانه سیارش را در میانه صحنه سوار کرده است. خان در مقابل دوربین خودش را چپ و راست می کند. سید گوشه ای از صحنه مبهوت جاه و جلال خان شده است.

عکاس باشی حضور حضرت خان در مرکزیت صحنه التزام تصویر بر نیروی هدایت بخش شما را تضمین می کنه.

خان می خوام شلاق دستم باشه. هان !!!

عکاس باشی ابهت حضرت عالی با همراهی شلاق عزیمت بی مثالی از قدرت مطلق را فراهم می آورد. ژست بگیرید.

خان هان!!!

عکاس باشی ژست.

خان ژست فحشه ؟!

عکاس باشی خیر.عذر تقصیر دارم جناب والا غرض فیگور بود.

خان با شلاق ضربه ای به صورت عکاس باشی می زند.

خان فیگور پدرته قرمساخ. هر چی هیچی نمیگم تو زبونش هر چی میاد پارس می کنه.

عکاس باشی فدایتان شوم حالت بگیرید (ژستهای متفاوت را نشان می دهد). چهره عوض کنید!!

خان چخه پدرسگ (می خندد) میبینی آ سید بخاطر دوزار چه گربه رقصونی میکنه ملعون.

سید رزق و روزی دست خداست ...

خان هان !!

عکاس باشی حضرت والا!! عنایت کنید فدایتان شوم(ژستی می گیرد). ابهت خان با این ژست تا سقف هفت آسمان بالا می رود.

خان هان!!

سید عرض کردم بساط رزق خدا در چهار گوشه این کره خاکی گسترده شده کافیت انسان دستش را دراز کند.

خان دستت دراز کن ببینم.

عکاس باشی دستش را دراز می کند. کیسه ای سکه را در دستهای او می گذارد.

عکاس باشی بنده نوازی خان از چپ و راست صورت این حقیر را می نوازد.

خان حالا اونکی دستت بیار جلو.

عکاس باشی مایه مباحات است خلعت خان.گوشت هست اما حیا گربه کجا رفته.

خان	دراز کن تخمه حروم. زبون نریز.
عکاس باشی	دستش را دراز می کند و خان محکم با شلاق به کف دست عکاس باشی می زند. فریاد عکاس باشی بلند می شود.
خان	ژست به این میگن. میخوام یکی رو شلاق بزنم عکس بگیری. خان باید واقعی بزنه نه اینکه ادا زدن در بیاره.
سید	گویا مذاق خان امشب چنان کوکه که فرصتی برای موضوعات مهمتر فراهم نمیشه.
خان	نه سید کسی از پای سفره خان دست خالی بر نمی گرده. تا خرخره میخوره.
عکاس باشی	این سیلی شلاق به کدوم جرم بود حضرت والا.
خان	یه مهمون خارجکی داشتم یه چیزی بلغور کرد پرس و جو کردم چی زرت و پرت کرده گفتن برای اینکه رعیت پر رو نشه پیشگیری بهتر از درمانه. زدم که پات از گلیمت دراز نکنی.
سید	حقیقتن این خارجکی ها از ما در بسیاری موارد مسلمونترن. پیشگیری بهتر از درمان !!
خان	میخوام یکی رو شلاق میزنم ازم عکس بگیری. خوب نبود سید؟
سید	بزرگی به شلاق و عکس و ژست و فیگور نیست ...
خان	دوتا عکس لازمه به نوه ت نشون بدم بگم ببین بابات چه قلدرم ملدرمی داشته یا نه ؟
عکاس باشی	خدا رو شکر بنده که مشغول عکس برداری هستم. آماج محبت شلاق حضرت عالی بنده نیستم. عذر تقصیر دارم
خان	بگو سید. عرضت چی بود؟
سید	غرض کس و کار این حاجعلی برای شفاعت و عرض ارادت به پیش خان آمده اند. ملتمس شدن که خان بر حسب ریش سفیدی حرف بنده رو زمین نمی اندازند.
خان	آهان .. تو رو نمی زنم. همین حاجعلی رو میزنم. کجای تنش شلاق بزنم عکس قشنگ تر بیوفته. فلک ببندم یا رو کمرش خط بندازم.
سید	امشب خان سر مزاح دارند. جدی که نمی فرمائید. بخاطر یک مرافعه ؟!
خان	کسیکه با عمله خان دعوا کنه انگار با خود خان دعوا کرده سید.
عکاس باشی	فلک؛ فلک غلبه حضرت والا را بر رعیت بیشتر نمایان میکنه.
سید	مرد ناحساب !! این چه حرفیه بابت یه عکس ناقابل جوون مردم به فلک بکشن. روا نیست.
خان	همین جوون ناقابل یه روز کار کشت من انداخته عقب. زده صورت رعیت من با خون یکی کرده. زده زمین منو ناقص کرده، نباس مجازات بشه؟

عکاس باشی	اینجا پسر پکتیوش بهتره. پاشو میاریم جلو دوربین شما قائم بالاسر همه ما می کوبین کف پاش.
خان	گمشو برو اون ور خودم میدونم چه جور بکوبم. هواخواه رعیت شدی سید؟
سید	پسره یتیمه خان ..
خان	اون ننه قلیچماقش جای چندتا مرده چطور یتیمه. اون دایش مگه نبود گردن کلفتی کرد واسه آقام ؟ این از همون تخم و ترکه است!! سر نترس داره باید نیشش کشید.
سید	شما بزرگواری کنید از سر تقصیرش بگذرید. مادرش نفسهای آخرش میکشه. چشم انتظار پسرشه.
خان	تو چطور از زار و زندگیشون خبر داری سید. مگه تو خونه نشین شونی (می خندد)
سید	پسر عمه ش روح الله خبر دارم کرد. الانم بیرون ایستاده برای عرض ارادت.
خان	هان!! روح الله پسر م صطفی!!! همونیکه هر جا بشین برخاست میکنه چهارتا درشت بار ما میکنه. بگو بیاد تو. هی الاغ!
عکاس باشی	جانم حضرت والا.
خان	خبر بده این پسر حاجعلی رو بیارن ببندنش به فلک تا ..
سید	قابل نمیدونید رو حرف بنده تامل کنید. فلک چرا. چهارتا سیلی و دوتا پس گردنی و سه تا پند، سر راهش میاره.
خان	سید جوش نزن. میخوام بترسونمش. نمیخوام بخورمش که. مگه آشغال خورم.
روح الله	آ سید روح الله. تشریف میارید.
خان	چند روزه سید! جواب سلام حشم و خدم ما رو علیک نمی گی. سر و سنگین شدی. نون ماست ما رو پسند نمیکنی یا سر سفره ت یکی دیگه گوش بریون کرده.
سید	گرد پیری غبار آلودت میکنه خان. دیگه هیچ جا رو درست نمی تونی ببینی.
خان	منو که الان میبینی؟
سید	شما رو هم نبینم مشامم حضورتون تشخیص میده.
خان	گفتم اگه نمی بینی یکاری کنم چشمها قوت بگیره بیای این بالا بالا ها ور دل خودم.
سید	دیگه آدم از خط گذشته بینایی رو میخواد چکار.
خان	هنوز چلچلیته سید. میخوام همسایه دخترت بشی اینقدر تند به تند فیلش یاد هندوستان نکنه.
سید	مگه چیزی شده؟

خان	تو باید نزاری که چیزی بشه.
روح الله	روح الله وارد می شود.
روح الله	سلام علیکم
خان	پسر مصطفی موسوی تویی؟! تو به حاجعلی خط دادی قائله برپا کنه؟
سید	سید و حاجعلی رفته بودن سرکشی زمینی که ...
روح الله	ما فقط سوال کردیم چرا تو زمین غصبی زراعت می کنند.
خان	چی میگه این سید؟ تو مگه نگفتی آقاش مگه زمین وقف نکرده بود.
سید	شفاهن به من فرموده بودن ...
روح الله	زمین اگر هم وقف بود. وقف خدا بود نه بنده خدا ...
خان	آی آی ... زبونت باز کن ببینم چقدر درازه. تو چیکاره طولی صاحبه ای اومدی شفاعت ..
روح الله	شفاعت نیومدم. شفاعت برای کسیکه خبطی کرده. حاجعلی ...
سید	خان!! استدعا دارم غفلت این جوانها رو به بزرگی خودتون ببخشید ...
روح الله	سید! شما از کی اسمی بیداری رو گذاشتی غفلت. تو کدوم شریعت که هیچ تو کدوم مسلک و آئین مظلوم مثل آب خوردن میشه ظالم.
خان	اگه اون قلچماق مظلومه حتمن من ظالمم هان.
سید	مرافعه ای شده، یکی زده دوتا خورده. کدوم ظالم و مظلوم!؟
روح الله	آ سید. شما یه جوری خودتون زدین به خواب که آدم داره باورش میشه هفت پادشاه خواب میبینید ...
خان	با من حرف بزن. سید!! بیخود میانجیگری نکن. با من حرف بزن! با من! خب؟
روح الله	شما مسلمونید خان؟
خان	فک کن مسلمونم.
روح الله	ما مفتخریم زیر بیرق مذهبی هستیم که رسول خدا اجازه نمی داد ذره ای حق الناس جا به جا بشه ..
خان	تو اراک رفتی با خودت سوغات زبون درازی آواردی خمین.
روح الله	تعالی اهل بیت، خان! بخاطر دفاع از حق الناس در برابر ظالمه نه شلاق زدن مظلوم.
خان	سید من ظالمم؟

سید مگہ خان حق کسی رو خورده پسر؟!

روح الله
شما حق رو چی میدونی سید؟ من حتی اگه جای شما ناروا بهتون بگم تو حقتون خوردی. اونوقت جوون مردم زندانی کردن ناحق نیست؟ زمین مردم بی اذن صاحب مال ت صرف کردن ناحق نیست. لقمه رو از دهن داماد گرفتن حرام نیست ؟

خان آ سید. من یہ آخوند میخوام اینجوری دل و جرات داشته باشه بره تو دهن شیر گاز بگیره. آفرین!! الحق به بابات رفتی !!

سید تهمت ناروا زدن چي حقہ ؟ بدون سند و مدرک حرف زدن حقہ، ...

خان صبرکن سید ؟ تو که اینقدر حق حق میکنی یه قلچماق جفتک بزنه دک و پوزه جماعتی رو زخم ذیلی بکنه حقه، قصاص نداره، مجازات...

روح الله حق باید قاضی صالحه تشخیص بده، قانون شرع تشخیص بده نه یه طرف دعو!

خان حرف من قطع نكن بچه !!! قانون اين شهر منم.

حاجعلی در حالیکه از دهانش خون می چکد به همراه دو خدمتکار قلچماق خان وارد می شود. عکاس باشی در میّت آنهاست.

عکاس باشی سرش اینجا باشه ته ش اونجا. پاهاش اینجا نشیمنگاهش اونجا.

روح الله یا پیغمبر!! این حقہ؟ وجدان این حقہ؟ (به حاجعلی) ناروا خورده باشی روا میخورن.

حاجعلی نبینم اولاد پیغمبر؛ پای من پیش هر کس و ناکس خودت خوار و خفیف کنی. اینم میگذره.

خان قاضی صالح اینجا سیده؛ سید، مجازات ک سیکه تو ماه حروم پا شو از گلیمش درازتر میکنه چیه؟ باید نازش کشید ..

روح الله مجازات کسبیکه بی حکم حتی قاضی نا صالح یه مسلمون اینجوری خونین کنه چیه؟ چیه آ سید؟ چیه حاکم شرع !!!

عکاس باشی حضرت والا از باب نقش شمایل جنابعالی، فلک رو فرمایشی می گویند یا سفارشی؟

من همه زندگیم دارم از دست میره منو از چی میترسونید ... فلک یا شلاق؟!

خان بزار قاضی صالح حکم کنه پدر سوخته، فلک یا شلاق؟

روح الله حَكَم رو پیش قاضی میبرین که جای انصاف غبار به چشمش زده، جای عدالت به فکر مصلحته.

حاجعلی با شلاق بیشتر مرحمت می کنید. زخم کمر مثل تعذیه خونه. لبا سهام بز نم بالا تعذیه برپا میکنه قیامت میشه. ولی زخم فلک رو گیوه از بین میبره.

سید
من به داد و قال کوچک و بزرگ، عوام و خواص دلم نمی لرزه، از لوازم قضاوت انصافه و از مقدورات انصاف مصلحت. خمین هم به موسوی نیاز داره هم به خان. خمین هم به حاجعلی نیاز داره هم به عکاس باشی. جناب خان بزرگی، کنید و از سر تقصیر این بنده خطاکار بگذرید به شرط آنکه جبران مافات بشه.

خان چطوری جبران مافات کنند؟

سید حاجعلی بی شلاق و فلک بره پیش اهل بیتش به شرطی که روح الله موسوی تو اولین شب محرم بره رو منبر و بگه خان قصدش ساختن خمینه نه تخریش.

خان هان!!

روح اللہ میں خواہی خودتون تیرے کنے؟

روح الله اگه ميخواي نَفْسِهايِ عَمَه ت رو سخت کنی، پرو رو منبر نا روا بگو. حاجعلی

روح الله سید. متاع دنیا هرچقدرم که با ارزش باشد قد ارزنی در مقابل عافیت آخرته. شما نه فروشنده خوبی هستی نه خریدار خوبی. شما فقط خوب چونه می زنید.

عکاس باشی حضرت والا چه دستوری می فرمائید؟

خان به سمت عکاس باشی می رود. گوشش را می کشد و با ضربه ای او را به گوشه ای پرتاب می کند.

خان (به خدمتکار) این بود ؟

خدمتکار، ا هان!!

خان کے بود مدام تو اندرونے خونہ ی خان سرک مے کشید ؟ دزدی ناموس مے کرد ؟ این بود ؟

عکاس، باشے، چہ فرمایا تھے، فدایتان شوم، من مثل، کیوتر ہے، آب و دون، ہر جا ولہم کنید بر مے، گردم سمت شما...

خدمتکار ۲ ہمین ہے، شرف بود.

خان دنبال چہ، بودی بدر سوخته ؟ ہاں!! مگہ اونجا حلوا پخش میگردن کہ میخواستہ، نش بزنی؟

عکاس باشی، من غلط بکنم ..

خانہ بندی نشہ بہ فلک ..

عکاس باشی، خان .. سید .. دستم به دامن‌توں .. من ..

دو خدمتکار یا خشونت عکاس، یا شیء را به فلک می کشند.

خان میخوام بہتون نشون بدم کسے ہے، اجازہ سرک بکشہ تو زار و زندگیہ خان خمین چہ بلاے سرش میاد۔

روح الله شما خان متعهد به چي هستيد؟ ستم! خشونت!

سید تعدی به ناموس و مال غیر والله جزایش بدتر از ضربت شلاقه. مروت شاهانه خان اجازه نداد به بریدن گوش و دماغ.

حاجعلی می خوی زهر چشم بگیری پاهای من هست اون فلک زده رو قبل از شما خدا زده.

روح الله (به سید) به شما که امیدی نیست. برای حفظ آبرو حداقل یا چشمانتان را ببندید یا اینجا نباشید.

خان پدر سوخته. چشمت کجا میگشت .. هان!!

خان چنان ضربه ای می زند که صدای فریاد عکاس باشی تا هفت آسمان بالا می رود. دومی را محکمتر می زند.

روح الله بس کنید!! فردا شب بالای منبر. اون چیزی رو که دوست دارید می شنوید.

حاجعلی روح الله!! روح الله!!

خان آ باریکلا. نشون دادی نترسیت به بابات رفته درایتت به عمه ت. حرف این سید رو دیگه عوام نمیخونه. خواص که جای خودش داره. من آخوند میخوام شجاع باشه. روح الله باشه. حرفش دل بلرزونه. سید نوشتنیها رو بنویس بده دستش مثل طوطی روخونی کنه.

روح الله کاش میتونستم دل شما رو بلرزونم تا دیگه هیچ دلی تو خمین نلرزه ...

حاجعلی دل سنگ نمی لرزه فقط میشکنه ...

سید صلوات ختم کنید (مشغول نوشتن می شود)

خان به سمت حاجعلی می رود و با دستهایش صورت حاجعلی را می گیرد.

خان به جان بچه ی توی شکمه زنم. اگه فردا یه واو بالا و پائین تر از اون چیزی که سید بهت میده بگی رو نگی جلوی ننه ش با قلب سنگم دندونهاش میشکنم .. (به سمت عکاس باشی) بیا بگیر پدرسوخته شانست در اومد که این موسوی پشتت در اومد وگرنه بدون پا بایستی عکاسی می کردی.

سید روح الله دنیا بالا و پائین زیاد داره. خدا نکنه که بیوفتی تو سرازیری. اگه پات نزاری زمین اینقدر میری که آخر زمین بخوری.

سید نوشته ای را به روح الله می دهد. خان سکه هایی را به سمت عکاس باشی پرتاب می کند و خارج می شود. سید در کنار خان و دو خدمتکار پشت آنها از صحنه خارج می شوند. عکاس باشی با همان حال نزار مشغول جمع کردن سکه ها می شود. روح الله و حاجعلی همدیگر را نگاه می کنند.

حاجعلی نگاه کن روح الله، بخاطر دوزار چه خفتی رو میکشه.

عکاس باشی از لوازم احترام همین دوزار پوله، نشنیدین از خرس یه مو هم بکشی غنیمته.

روح الله اوضاع ترقیات، بنده ی خدا!! مبانیش هر چه باشه خورد کردن خودت پیش طاغوت نیست.

عکاس باشی طاغوت چکمه ش اینقدر سنگینه که دیر یا زود خورد میشی. میخواین خورد نشیم چکمه شون دربیارین.

عکاس باشی یه لنگه پا در حالیکه به سختی خودش را می کشد از صحنه خارج می شود.

حاجعلی اولاد پیغمبر! تو می خوای همین دوزار آبرومن بدی باد و هوا.

روح الله آبرو مگه دسته من و توه حاجعلی. همه چی رو بسپار به اون بالایی. خودش داده خودشم نگه میداره.

حاجعلی چرا هول ولا افتادی مگه بار اولمه ضرب شصت این نامرد میچشم.

روح الله عمه نصف جون داشت نصف جونشم داره بخاطر تو درمیره. هول ولا نیوفتم؟!

حاجعلی بخدا قسم روح الله. اگه فردا شب بخوای حرف نامیزون بگی حرف ضد خدا و مردم بزنی هم من تموم میشم هم عمه جانت.

روح الله من صدبار نگفتم سر هر چیزی قسم خدا و پیغمبر نخور.

حاجعلی تو مگه نمی گفتی منبر حرمت داره؟! منبر رسول الله حرمت داره اونوقت می خوای ضد رسول الله حرف بزنی ؟

روح الله نیگا حاجعلی دستور سید رو ؟

روح الله برگه ای را که سید نوشته نگاه می کند و از رویش می خواند.

روح الله این روزها در هر گوشه ای عده ای روی گردان و گریخته از ملت و مذهب بر دامن پو سیده جماعت قران ندیده چنگ می زنند بلکه بر صورت حق پرستان هشیار حجاب کشند و مردم را در خواب خرگوشی غفلت نگه دارند. این بی هوشی به مدد مردانی پیرو قرآن و اهل بیت به هوشیاری تبدیل خواهد شد. ما مردم! مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که رسول مکرمش اجازه نمی داد ذره ای از حق الناس جا به جا شود ما مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که پیامبرش تفاوتی بین غنی و فقیر قائل نبود. شما مردم مفتخر باشید در خمین مردانی چون خان و سید هستند که پیرو رسول مکرم اسلام هستند ...

حاجعلی و روح الله همدیگر را نگاه می کنند. عکاس باشی بر می گردد و مابقی پول را از روی زمین جمع می کند.

پرده سوم

صحنه اول

اینجا مسجد جامع خمین است. نور پر قدرت فقط منبر را روشن کرده است. روح الله بر بالای منبر نشسته و با سه صلواتی که حضار می فرستند آماده سخنرانی می شود.

روح الله

این روزها در هر گوشه ای عده ای روی گردان و گریخته از ملت و مذهب بر دامن پوسیده جماعت قران ندیده چنگ می زنند بلکه بر صورت حق پرستان هشیار حجاب کشند و مردم را در خواب خرگوشی غفلت نگه دارند. این بی هوشی به مدد مردانی پیرو قرآن و اهل بیت به هوشیاری تبدیل خواهد شد. ما مردم! مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که رسول مکرش اجازه نمی داد ذره ای از حق الناس جا به جا شود ما مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که پیامبرش تفاوتی بین غنی و فقیر قائل نبود. شما مردم مفتخر باشید در خمین مردانی چون خان و سید هستند که پیرو رسول مکرم اسلام هستند ...

روح الله از خواب می پرد. سر می چرخاند همه جا تاریک است. حتی صدای نفس کشیدن را هم نمی شنویم. دستانی چروک و سالخورده آرام از میان نوری که روح الله را نمایان کرده تنگ آبی را به دست روح الله می دهد. روح الله آب را می نوشد. کم کم عمه را در کنار روح الله میبینیم.

عمه

این مسیر آشوب دلت مقصد هم داره یا همینجوری تا ابد میخواد دلت بلرزونه.

روح الله

یا خدا!!!! تمام تنم داشت میسوخت عمه. قربونش برم رسول الله چه قدرتی داشته .. الله اکبر

عمه	خم شدن آرامشت داره کمر عمه رو میشکونه. نمی خوای این مسیر تمومش کنی؟
روح الله	نگید عمه جان. میشکنم وقتی حرف از شکستن می زنید وای به روزی که زیونم لال ترکی بخورید.
عمه	میدونی من چند سالمه عمه ؟
روح الله	شما ماشالا هر چندم باشید نهایت سی و چهل همین حدودا بهتون میخوره ..
عمه	بالای هفتاد سال از خدا عمر گرفتم اما تو و اون حاجلی از خدا بی خبر خیال می کنید هفت سالمه.
روح الله	من غلط بکنم عمه ..
عمه	دو روز پیش حرف از زمین خان می زدید فرداش با حاجلی میرید سرزمین شبش تنها بر می گردی بدون حاجلی، نیمه شب گذشته میری پی حاجلی خونمالی برش میگردونی، امروز آفتاب نزده آدمهای خان میان پی حاجلی، میگه داریم میریم سر زمین. شما هر شب داری با منبر ر سول منبر ر سول گفتن از خواب بلند میشی. ما بچه نیستیم روح الله.
روح الله	سراسیمه از جا بلند میشود.
روح الله	کجا رفته حاجلی ؟
عمه	بشین!! با دل قرص رفت. یعنی شما نمیدونی کجا رفتن؟
روح الله	پی رزق و روزی لابد.
عمه	من پسری تربیت کردم از دست ظالم نون بگیره.
روح الله	خدا اون روز نیاره.
عمه	من روح الهی تربیت کردم دروغ از زبونش دربیاد؟!
سکوت	
عمه	نیگا نکن رو پاهام دیگه بند نیستیم . یادته بچه گیاهات خطا میکردی چه جور گوشت میپچیندم.
روح الله	کاش بازهم قوت داشتید همونجور میپچوندین.
عمه	بیخود نبود دیشب آقات اومد به خوابم قسم جانت داد گفت صاحبه ابا و عمامه روح الله رو تو باید میزون کنی نه یه غیره از خدا بی خبر!!
روح الله	خواب چی چی بود؟
عمه	نشسته بودم دم همین پنج دری صدای ناله آقا مصطفی همینطوری پر می کشید تو سر و صورتتم. پله ها رو دوتا یکی رفتم مثل ای دخترهای ۱۴ ساله، دیدم خان داداش صداس از دم زیرزمینی می آد گفتم خان داداش

طوری شده گفت آب داغه صاحبه!! مثل جهنم میمونه خزینه، گفتم ما خزینه نداریم گفت این روح الله باز بازیگوشی کرده خزینه داره جوش میاد. گفتم روح الله هنوز مادرش از شیرش نگرفته چه جور میگین بازیگوشی میکنه گفت روح الله نوزده سالشه صاحبه چی چی میگی... همینکه گفت صدای ناله هات بیدارم کرد.

روح الله

آقام به خیالش تو من انا الحق زبانه میکشه؟! انتظار چی چی داشت چی چی شد.

عمه

آقات یه قلندری میخواست چنان جلوه نما باشه که چشم جهالت وقتی میبینتش بینا بشه.

روح الله

عمه!! من با اینهمه دم از خویشتن زدن دلبری برای خدا میتونم بکنم. میتونم بینا کنم کور دل رو؟

عمه

شما که دعوی اخلاص میکنی قلب پاره پاره می شه یه جور روح آدم عطراگین می شه که بنده ی خدا همه ش دلش میخواد زل بزنه به چشمهات. چشمهات دروغ نمیگن عمه. نگاه من کن.

روح الله

دارید چوبم میزنید عمه. میدونید از چشمهاتون چقدر خجالت میکشم.

عمه

عمه نگاه من کن.

روح الله با شرم سرش را بلند می کند و به چشمهای عمه خیره می شود.

عمه

جریان چیه اولاد پیغمبر؟

سکوت

روح الله

باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی، وآنکه از جان بگذری تا در خور جانان شوی. ... عمه من انگار خیلی راه دارم تا از خودم بگذرم .

عمه

(از جا بلند می شود) اگه روح الله یه روزی واسه خاطر حاجعلی یا من بخوای ناحق حق کنی و حق ناحق به خدای احد و واحد ازت نمیگذرم ...

روح الله

عمه یه جور حرف می زنید انگار جای قلب من یه تیکه سنگ دارم اینجا ...

عمه

می بینی روح الله وضع این مردمو؟ دارن برای سیر کردن شکم خودشون شکم همدیگه رو پاره می کنند؟ نمیبینی چطور غیرخدا رو جای خدا به خوردشون می دن؟ قلبت باید سنگ باشه اینا رو ببینی باز نگران حاجعلی و تن رفته من باشی.

روح الله

برای بینا کردن این مردم وقت زیاده ...

عمه

وقت زیاده؟ میدونی تو قبرستون خمین. سنگ قبرها از چی می نالن؟ کاش قد یه ارزن وقت داشتن برای دوباره زندگی کردن. برای جبران مافات.

روح الله

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرامه عمه...

عمه

روح الله جان ...

روح الله	شما جای حرص خوردن باید استراحت کنید. مرحم طبیب میل کردین ؟
عمه	روح الله! فاصله مرگ زندگی من قد یه منبره!! حالا خودتون می دونید !!
عمه با حالت زار و نزار از مقابل روح الله می گذرد.	روح الله می ایستد و شکوه پیرزن را نظاره می کند.
روح الله	ای دوست ببین حال دل زار مرا، وین جان بلا دیده بیمار مرا، تا کی در وصل خود برویم بندی، جانا میسند دیگر آزار مرا ... خدایا!! خودت ببین حال منو مددی کن.
صحنه دوم	
حاجعلی در طویله خان به تیرک چوبی بند شده است.	خان با نعل و افسار و شلاق وارد می شود.
خان	یه وعده غذایی دهن گشادهایی مثل تو باید شلاق باشه. اینقدر بخوری که آدم بشی.
حاجعلی	اگه این شلاق ازت بگیرن کی به حرفت گوش میده خان.
خان	قبل از خر و گاو و الاغ، شلاق برای رعیت آفریدن. میدونی چرا؟ چون تا ازش غفلت کنی شکمش سیر بشه میگه چرا باید شلاق بخورم.
حاجعلی	خان تو خوشحالی اینجوری داری زندگی میکنی؟ تو خوشحالی ناموس مردم جلوی چشمش بدزدی.
خان	شب اولی که اومده بود خونه م عین جوجه تو تخم، تو لاک خودش بود بعد که لاکش شکستم یواش جیک جیکش در اومد شد مرغ کورچ. میخوام باهاش جوجه کشی راه بندازم. تو میخواستی نهایت چندتا انگل پس بندازی اما من چی ؟
حاجعلی	خدا کنه خونش بتونه خون هفت نسل بعدت تمیز بکنه ...
خان	اوی اوی اوی. زبونت نزاری ور دل شکمت قبل از منبر امشب جنازت میزارم دامن صاحبه. اونوقت جفتتون گل هم برین زیر خاک.
حاجعلی	اگه عمر من و ننه م دست شماها بود که خیلی وقت بود رفته بودیم زیر خاک.
خان	دسته من نیست؟! پس چه جور این پسر مصطفوی داره آسمون ریسمون میبافه که خان ...
حاجعلی	روح الله خیال میکنی سر صف نمازی وایمیسه که تو اون سید پیش نمازشی.
خان	وای نمی ایسته؟!
حاجعلی	اون لباس روحانیت پوشید که پای این چیزا واینسته ...
خان	کیه پس دم طویله داره آسمون ریسمون میبافه که از سر غلطی که کردی بگذرم.
حاجعلی	التماس روح الله مثل این میمونه که به آب بگی خیس نکنه. میشه؟!

خان (به بیرون) هووی بگید این پسره بیاد تو. میخوام روسیاهی بمونه واسه کلاغ دم بریده.

حاجعلی مادرم خوب میگفت مهم نیست که خانی یا رعیت نباید شعورت گم نکنی. بگرد ببین کف چکمه ت گم نشده باشه شعورت.

خان ضربه ای به حاجعلی می زند و روح الله وارد می شود.

روح الله قرارمون چی بود خان؟ دستت واسه حاجعلی بالا نره ...

خان قرار، وقتی عین پیرزنا با زبونس نیش میزنه بی قرار. ببینم تو نبودی که اومدی عجز و ناله ؟

حاجعلی راست میگه روح الله؟! زهد فروختی قلندر! تو این دریای بی کران زدی به ساحلی که جای شن تیغ داره.

روح الله کی بنچاق زمین می زنی به نام حاجعلی ؟

خان چه شبی بشه امشب تو خمین. تو منو میسازی من هفت جد آبادت میسازم روح الله. ببین پسر اگه این روح الله نبود میفهمیدی فرشته مرگ عذرائیل نیست. منم.

روح الله ساز و برگ ما موسویا برای گرفتن حق وقتی بزنییم به سیم آخر جونمون ... میخوان با جونمون بجنگید ؟

خان (می خندد) کاش یه پسر لنگه تو داشتم. جسور و عاقل ولی بچه جون تو نمیتونی بزاری نه سیخ بسوزه نه کباب چون اونوقت دستت میسوزه.

خان از طویله خارج می شود.

حاجعلی تو سر چی معامله کردی روح الله ؟ کاش هیچوقت خمین نمیومدی کاش هیچوقت عمه نمی خوندت.

روح الله آروم باش پسر عمه. این سیلاب خشمحت حتی اگه شنا بلد نباشم غرقم نمیکنه میدونی چرا؟ چون سر جون عمه پای من محکم بسته شده به زمینی که تکون نمیخوره.

حاجعلی اینجوری نگران منبر پیامبر بودی ...

روح الله پیامبرم نگفت اگه پای جون مومن وسط بود لازم شد خدا رو هم انکار کنید.

حاجعلی جون مگه دسته من و تو مومن خدا ...

روح الله اگه نتونیم پول اون زمین خرج دوا و درمون عمه کنیم چی میشه. جون دست اون بالایی ولی نگفته بنده ش دست رو دست هم بزاره.

حاجعلی تو الان دست رو دست نداشتی؟ تو دست توی دست طاغوت گذاشتی.

روح الله جبرانش می کنم به خدای محمد و علی جبرانش می کنم.

حاجعلی سید هم اولین بار که پاش لغزید گفت به خدای محمد و علی جبرانش میکنم. اما نتونست؟! نتونست.

روح الله حاجعلی !! منو بفهم نمی تونم بزارم جلو چشمهام پر پر بشید نمی تونم.

حاجعلی تو می خوای پر پر شدن ما رو نبینی ولی داری همه مون از ریشه میاری.

سکوت

روح الله به سمت حاجعلی می رود و قصد دارد صورت خونی او را پاک کند. حاجعلی ممانعت می کند.

روح الله اینقدر نا محرم شدم که نمیزاری مرهم روی زخم بزارم.

حاجعلی دلم شکسته از دستت روح الله.

روح الله یه استادی داریم توی قم میگه روحانی که شعر بگه مثل شکسته بندیه که یجور استخونت جا میندازه که درد نگیره. چند وقته دارم شعر میگم. میخوای دل شکسته ت بند بزنم.

سکوت

روح الله شروع به تمیز کردن سر و روی خونی حاجعلی می کند.

روح الله غم مخور ایام هجران رو به پایان می رود، این خماری از سر ما میگساران می رود، پرده را از روی ماه خویش بالا می زند، غمزه را سر می دهد غم از دل و جان می رود، بلبل اندر شاخسار گل هویدا می شود، زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود، محفل از نور رخ او نورافشان می شود، هر چه غیر از ذکر یار از یاد رندان میرود، ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند، پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود، وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد، روز وصلش میرسد ایام هجران می رود. این مرحم میخواد !!

حاجعلی میشه دستهای بزاری روی زخمم. الان بهترین مرحمه .

روح الله به چهره حاجعلی خیره می شود و سپس دستانش را بر روی گردن حاجعلی می گذارد.

روح الله نبض تند میزنه حاجعلی آروم و قرار نداره.

حاجعلی می خوای آروم قرار بگیری؟

روح الله واسه همین آروم و قرار ندارم.

حاجعلی میشه بجای عقلت با دلت پای منبر بری.

صحنه سوم

مسجد جامع خمین، از سر و صدای مرد و زن متوجه می شویم کیپ تا کیپ مسجد جمعیت نشسته است. در ردیف جلو خان و سید به ستونی تکیه داده اند. کمی عقب تر دو خدمتکار خان در دو سمت حاجعلی نشسته اند. جلوتر از حاجعلی قادر با دقت به منبر چشم دوخته است. در قسمت انتهایی عمه و زنی برقع پوش به چشم می خورند و مردی ناشناس که از شدت گرما کلافه است. روح الله جوان با صلوات مردم بر روی منبر می رود.

بسم الله الرحمن الرحيم؛ لا يعابُ المرءُ بتأخيرِ حَقِّهِ إِنَّمَا يَعَابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ؛ مولایمان علی می فرماید برای انسان عیب نیست که حقش تاخیر افتد، عیب آن است که چیزی را که حقش نیست بگیرد. فاصله حق گفتن و باطل فک کردن چهارتا انگشت است خداوند اِبا دارد از این که باطلی را حق معرفی نماید، خداوند اِبا دارد از این که حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد، خداوند اِبا دارد از این که باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد، اگر چنین نمی کرد، حق از باطل شناخته نمی شد. اون چیزی که باطل رو حق جلوه میداد و حق رو باطل دل بستن به دنیا ست حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوْجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ دل بستگی به دنیا، عقل را فاسد می کند، قلب را از شنیدن حکمت ناتوان می سازد و باعث عذاب دردناک می شود. دنیا آدمی را به کلی سرگرم خود می سازد و دنیاپرست به چیزی از آن نرسد، مگر آن که باب حرص و شیفتگی به آن بر رویش گشوده شود و به آنچه از این دنیا دست یافته اکتفا نمی کند تا در پی چیزی که بدست نیآورده نرود. چه کنیم که در دام دنیا پرستی نیوفتیم که همانا گرفتار شدن برآن نتیجه شائبه در تشخیص حق و باطل است. أَكْثَرُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ؛ بزرگترین مصیبتها از نادانیست. هیچ آئینی با نادانی رشد نمی کند. مثال واضحش واقعه کربلا. چگونه در کربلا نادانی انسان را گمراه کرد و آن مصیبت را بوجود آورد. نادانی امروز هم در صورتهای مختلف جلوه می کند. رفتارهای ضد قرآنی، بنیان کج عدالت، حکومتهای جائر، آخوندهای خبیث و بی دین جاهلان بی خبر اینان که تعهد به اسلام را فراموش کرده اند و پایبند به طاغوت اغلال و بردگی را برای امت به بار می آورند. دوست و دشمن را فراموش کرده اند و ادعیه نجات بخششان تنها فربه کردن شکم طاغوت است. صلواتی ختم کنید.

(صدای صلوات بلند می شود)(روح الله کاغذی را از ابایش در می آورد)

این روزها در هر گوشه ای عده ای روی گردان و گریخته از ملت و مذهب بر دامن پوشیده جماعت قران ندیده چنگ می زنند بلکه بر صورت حق پرستان هشیار حجاب کشند و مردم را در خواب خرگوشی غفلت نگه دارند. این بی هوشی به مدد مردانی پیرو قرآن و اهل بیت به هوشیاری تبدیل خواهد شد. ما مردم! مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که رسول مکرمش اجازه نمی داد ذره ای از حق الناس جا به جا شود ما مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که پیامبرش تفاوتی بین غنی و فقیر قائل نبود. شما مردم مفتخر با شید در خمین مردانی چون ... در خمین .. امروز در خمین ..

(سکوت)

ای پیر هوای خانقاهم نفس است، طاعت نکند سود گناهم هوس است، یاران همه سوی کعبه کردند رحیل، فریاد زمن، گناهکار هوس است ...

(سکوت)

هرگاه انسان در مزیقه افتاد هوا و هوس بر نفسش چنان چنبره می افکند که راه توجیه بر اعمال باطلش باز می شود. امروز در خمین ایادی حکومت جائر به کمک دستهای پلید آخوند از خدا بی خبر گلوی رعیت را فشار می دهد.

حاجعلی صلوات می فرستد و بانگ صلوات مردم بلند می شود. خان از جا بلند می شود و از صحنه خارج می شود بدنبالش دو خدمتکار حاجعلی را از صحنه خارج می کنند.

روح الله بدانید هر کس باطل را یاری کند، به حق ستم کرده است. امروز در خمین ایادی طاغوت بر انصاف خط بطلان کشیده اند و گردن حکومت ضد قرآنی را کلفت کرده اند. امروز در خمین انحراف چنان کجی را گسترانیده که مقام شامخ انسان را به جهل به رعیت و اشراف تقسیم کرده اند. بر زمیهای مردم به اسم خدا چنگ انداخته و پشت قبالة کفر انداخته اند. در روز روشن بر ناموس مردم چنگ می اندازند و صورت اخلاق را زخمی می کنند. والله مومن اگر این مظالم را بشنود و خاموش باشد انسان نیست یک انسان مرده است.

یکی از حضار صلوات می فرستد و مابقی حضار تکرار می کنند.

روح الله لَيْسَ مِنْ بَاطِلٍ يَقُومُ بِإِزَاءِ الْحَقِّ إِلَّا غَلَبَ الْحَقُّ الْبَاطِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ...»؛ هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آن که حق بر باطل چیره می شود و این سخن خداوند است "بلکه حق را بر سر باطل می زنیم که آن را در هم می کوبد".

صدای تکبیر بلند می شود. آنقدر که صدای روح الله در میان شعارهای مردم گم می شود.

صحنه چهارم

سیاه چالی نمور و تاریک در عمارت خان، دسته نورهای پراکنده بی رمق از منذهای کم تعداد صورت روح الله و حاجعلی را نمایان می کند. هر دو با سر و صورت خونی حاجعلی بر روی شکمش خم شده در حالیکه روح الله به سختی خود را سرپا نگه داشته است.

حاجعلی شما نگفتی پیامبر فرموده وقتی چون مومن در میونه اگه کافرخواست خدا رو هم انکار کن.

روح الله خوبیت نداره مومن خدا با دوتا چک و لگد دوتا طاغوتی تن مسلمون خم بشه.

حاجعلی خدا پدرت بیامرزه اونا دو نفر بودن؟! یه جوری درشت حرف زد یه لشگر نره خر زخم و زلیم کردن.

روح الله حالا که طوری نشده ...

حاجعلی روح الله منو ببین طوری نشده ؟

روح الله این زخمهای خونی رو میگی؟! ایناکه زینتت مومن خدا.

حاجعلی الان این زینتها رو ببری مسگری دو زار میزارن کف دستت ؟!

روح الله مومن خدا تو با خدا معامله کردی میخوای مزدت از مسگر بگیری.

حاجعلی تو با خدا معامله کردی چوبش ما باید بخوریم ؟!

روح الله کی بود منو هل داد جلو گفت بخاطر ما ...

حاجعلی ما هلت دادیم نه اینکه از اون ور بوم بیوفتی ...

روح الله ناراحتی الان شفاعتت کنم بری سر رعیتیت

حاجعلی	مرد حسابی من نمیدونم الان زخم دردم تاب بیارم یا دلشوره دل ننم باشم داری کنایه میزنی؟!
روح الله	مومن وقتی پاش گذاشت تو جاده باید تا ته ش بره حالا مسیرت ناهمواره ولی مقصد که داری
حاجعلی	با این خان و خان بازی زندگی همه ش مسیره مقصد کجا بود.
روح الله	اهای اهای .. یه مسلمون نیست جواب ما رو بده ...
حاجعلی	چرا داد و بیداد میکنی؟ می خوای بدونن پشیمون شدیم.
روح الله	چرا جمع میبندی برادر من .. شما پشیمون شدی نه من ..
حاجعلی	من غلط کردم. فقط میگم راهش این نبود یهو یه جور سر منبر یخت آب بشه که همه با هم غرق بشیم ...
روح الله	حکایت اون سیمرغ رو شنیدی که مرغ ها پی اش رفتن بالای کوه قاف ته اش فهمیدن خودشون همه یه پا سیمرغ هستند.
حاجعلی	الان ما کجای رسیدن به قله قافیم؟! سرش ؟ ته اش؟ وسط اش؟
روح الله	مهم نیست کجاشی مهم اینکه راه افتادیم ... هیس .. یه صداهایی نمیداد ..
حاجعلی	خدا رحم کنه همه خمین اجیر کرده بیان سیر سیاه و کبودمون کنند
روح الله	اگه نمیتونی راست بایستی عیب نداره حداقل صورتت ناراحت نشون نده
حاجعلی	روح الله!! روح الله .. اصلن صورتم با اینهمه خون معلومه که ناراحت نشونش بدم یا نه ؟!
	صدای هیاهو نزدیک تر می شود. روح الله خود را مستحکم تر نشان می دهد و حاجعلی سعی می کند کمر راست کند.
روح الله	میدونی مادرم از بابام چه نقل قولی میاوارد
حاجعلی	الان وقت تعریف کردنه خاطرات داییه .. یه چی بگو طاقتمون زیادشه آبروی اون خدایامرز نبریم.
روح الله	همین میخوام بگم
حاجعلی	(سمتی از بدنش را نشان می دهد) اینوری بشم بهتر نیست. این وره لگنم هنوز جا داره کتک بخوره.
روح الله	میگفت وقتی دیگه کاری از دستت ساخته نیست هیچکاری نکن .. خودت بسپار به دست اون بالایی یا مسیرت درست بوده و دستت میگیره یا یه فرصت دیگه بهت میده
حاجعلی	الان به نظرت اون بالایی اصلن حواسش به ما هست.
	روح الله، حاجعلی را نگاه می کند. هر دو به فضای بالای صحنه چشم می دوزند. صدای همهمه بلندتر می شود. بعد از مدتی نوری از بالای صحنه به درون می تابد و چهره روح الله و حاجعلی را نمایان تر می کند.
صدا ۱	روح الله و حاجعلی اینجان.
صدا ۲	بیاین مردم بیاین. اینجان. الله اکبر الله اکبر

صدای همه مردم بیشتر می شود.

۳ صدای صلا محمد بوی خمینی آید.

قادر از بالای صحنه خود را به آن دو می رساند و فوراً به سمت آن دو می رود.

قادر یا خدا. چکار کردن نا مسلمونا .. (بلند) حکیم خبر کنید ... دشمنش با دشمنش اینجور نا مروتی نمیکند ای خدا !!

روح الله چی شده قادر؟

قادر شهر بهم ریختی سید. مردم وقتی فهمیدن تو بند خانید قیامت کردن ... به امام حسین قسم خمین شده بود کربلا .. یه طرف لشکر امام حسین یه طرف لشکر یزید .. الان لشکر امام حسین اینجاست در رکابت ...

روح الله خان کجا رفته؟

قادر به بهونه زائیدن زنش بیلاق قشلاق کرده مثلن ... حقش یه جور گذاشتی کف دستش که دمش گذاشت رو کولش رفت.

حاجعلی از ننه م چه خبر قادر؟

قادر دستهایش سرد می شود و سکوت می کند. لالایی مادرانه در فضا طنین انداز می شود.

پایان

